

ماهیت دولتِ دموکراتیک از دیدگاه فلسفی

دولت و دیالکتیکِ نظم و کشیده گیهای اجتماعی،

در یک کشور اگر ابعادِ مبارزه میان نیروهای مخالف از یک دایرهٔ معین خارج شود، جامعه را متلاشی میسازد. همچنان اگر یکی از نیروها موفق به خفه کردن سایر نیروها گردد، جامعهٔ نیم جان، پژمرده و غرق در کانفورمیزم گشوده، به وجود می آید.

باید در نظر داشت که جهانِ سیاست یک جهانِ نظم در حرکت است. آنچه را ما ثبات اجتماعی مینامیم جز یک توازن قواء در جامعه نیست. همین «ثبات» خود هم ثابت نی بل یک توازن دینامیکیست که با روندِ تغییر نظم کهنه به نو، قدم به قدم همراه است. درینجا دولت است که از تنش و کشیده گی جلوگیری کرده اجازه میدهد که این دیالکتیک به گذار بی انجمد. در واقعیت امر دولت به دایرهٔ نظم اجتماعی وسعت میبخشد تا تنشهای اوجگیرنده بتوانند خود را در آن، جا به جا سازند. به این مفهوم که نیروهای سیاسی برای قبولاندن طرحهای خویش مسلماً به مقابله پرداخته اصطکاک و کشیده گی به وجود می آورند. اما دولت بخشهایی از طرحهای هریک را گرفته از ترکیب آن پایگاه نظم جامعه و ثبات درونی خود را میسازد. که خود نوعی رسیدن از چندگانه گی به یک گانه گی است. یعنی از رنگارنگی اجتماعی، قدرت واحدی را اعمار میکند که بالای همه قابل تطبیق باشد.

اما دولت را نباید یک چوکات خالی یی پنداشت که محتوای خود را تنها از گنجینهٔ تفکر و طرحهای احزاب و نیروهای سیاسی جامعه بگیرد. اولتر از همه قدرت دولتی از جامعه برخاسته و بالای جامعه عمل میکند و مشروعیت خود را از طریق خدمت به تمام جامعه به دست می آورد،

بدون شک بزرگترین خدمت به جامعه تأمین حفاظت جامعه است. بناءً برای یک دولت هیچ خدمتی بزرگتر از تضمین حفاظت حیات ملی نمیتواند وجود داشته باشد. پس داعیهٔ حفاظتِ حیات ملی که هدف جمعی تمام افراد جامعه است یک هدف والاتر و فراتر از اهداف و طرحهای احزاب و نیروهای سیاسی هر جامعه اند. از جانب دیگر تضمین این داعیه و همچنان توحید ارادهٔ جمعی برای تعیین سرنوشت مشترک و تأمین یگانه گی ملی همه شامل و درج ایده دولت اند. به این معنی که این مفاهیم همه شامل مفهوم دولت میباشند و همین مفاهیم به دولت قابلیت و صلاحیت تعیین حدودی را میدهد که در آن دیالکتیکِ نظم و پراکنده گی جریان طبیعی

خود را پیموده به گذار برسد. این ادعا درست است که دولت یک قدرت است، اما این قدرت نیرویی را که توسط آن اراده خود را بر جامعه تحمیل کند از کجا به دست می آورد؟ از نیروهای نظامی؟ نی از جمله مثال کشور خود ما نشان داد که تنها با نیروی نظامی نمیشود نظم را در جامعه تأمین کرد.

یک قدرت دولتی تنها در صورتی حقیقت و ثبات دارد که دارای نیروی ذاتی خود باشد. این نیروی ذاتی تنها از پایگاه اجتماعی وی بر میخیزد. از جانب دیگر وجود پایگاه اجتماعی دولت در یک کشور مستقیماً با وجود همبسته گی اجتماعی جامعه آن بسته گی دارد. ولی جوامع مدرن از یکطرف پیوسته در کشمکشهای اجتماعی - اقتصادی و سیاسی به سر برده، همپیوندی ایکه ضامن تکیه گاه دولت باشد در آنها به چشم نمیخورد و از جانب دیگر این جوامع دارای دول کاملاً با ثبات اند. پس این همبسته گی را در کجا باید جستجو کرد؟

دولت و پایگاه اجتماعی،

مسلماً هر جامعه از لایه ها و طبقات تشکیل شده و افراد مربوط به طبقات فرودست خود را از دست آوردهای زنده گی مشترک محروم و توسط فرادستان نظام استثمار شده احساس میکنند. طبعاً نباید از این طبقات انتظار داشت تا نظام دولتی را که اساس آن برچنین بیعدالتی گذاشته شده باشد، از آن خود بشمارند. شعور سیاسی این طبقات محرک چنان نیروی نبرد و پرخاش است که هم از درون و هم از بیرون علیه نظام در مبارزه است. از درون به طرف مطالبات اقتصادی و تأمین عدالت اجتماعی و از بیرون به طرف یک جهانبینی میکشاند که با نظامیکه چنین قدرت دولتی ابزار تطبیق آنست، در تضاد است.

قابل درک است که میان نیروی طبقات استثمار شونده و قدرت دولتی که ادعای مشروعیت ناشی از داشتن پایگاه اجتماعی را دارد تناقضهایی وجود داشته باشد وجود همین تناقضها، تیورسینهای مختلف را واداشته است تا هر یک نظام دولتی را مطرح سازند که فاقد این تناقض و دارای پایگاه اجتماعی اعتراض ناپذیر باشند. به این ترتیب تاریخ افکار بشری، تاکنون دو مثال اساسی را شناخته است:

۱- پایگاه اجتماعی دولت لیبرال:

تفکر لیبرال، دولت را به خاطر برآورده ساختن خواستههای اقشار اجتماعی به کار نمی بندد تا اقشار از دولت پشتیبانی کرده پایگاه اجتماعی آن را تشکیل دهند.

استدلال این تفکر چنین است که اگر دولت ابزار یا وسیله برآورده ساختن تقاضاهای اقشار معین جامعه قرار گیرد بدون شک درگیر مناقشات اجتماعی هم شده و خطر آن میرود که در

جدال رقابتها میان نیروهای اجتماعی اوتوریته آن خدشه دار شود یا روزی توسط یکی از آنها برای سرنگونی نظم جامعه به کار گرفته شود.

حالا که دولت لیبرال فکر دلجویی اقشار اجتماعی را در سر ندارد پس پایگاه اجتماعی خود را چگونه به دست می آورد؟

برای به دست آوردن پایگاه اجتماعی خود دولت لیبرال به یک عملیه انتزاع دست می یازد به این معنی که جامعه را به دو بخش ذهنی تقسیم میکند:

- حقیقت اجتماعی جامعه.

- پیکره سیاسی جامعه.

حقیقت اجتماعی، عبارت از همان مجموع افراد شامل اقشار و طبقات جامعه است که به مثابه عنصر اساسی و متحرک جامعه همراه با روندها و تمایلات هم جهت یا متضاد تحت شرایط مختلف برای رسیدن به آرمانها و آرزوهای فردی یا گروهی خود و به دست آوردن منافع خویش مبارزه میکنند.

پیکره سیاسی جامعه بازهم همان مجموع افراد جامعه است اما اینبار تنها به مثابه مجموعه شهروندان در نظر گرفته شده است یعنی انسانهای مجزا از فشارها و مبارزات اجتماعی و اقتصادی، بیگانه با روندهای اجتماعی فرهنگی، خلاصه جدا از ماحول که با قبول قربانیها تنها و تنها به منافع عامه یعنی حفظ زنده گی مشترک می اندیشند. به این ترتیب پیکره سیاسی جامعه با وجودیکه از مجموع کتله اجتماعی تشکیل شده است، فراتر از تفاوتهای قشری و طبقاتی قرار گرفته به این ترتیب با دفاع همه گانی از حیات مشترک پایگاه اجتماعی دولت لیبرال را میسازد.

چون درک لیبرالی دولت پشتیبانی اقشار و طبقات جامعه را به دست آورده نمیتواند آنها را نادیده میگیرد و چنین وانمود میکند که اصلاً وجود ندارند. اما اینکه امتیازات چنین دولت همیشه در خدمت منافع طبقاتی بورژوازی قرار داشته است یک حقیقت انکار ناپذیر است.

۱- پایگاه اجتماعی دولت انقلابی،

اگر دولت لیبرال پایگاه اجتماعی خود را با یک انتزاع ذهنی یعنی تجرید پیکره سیاسی از حقیقت اجتماعی به وجود می آورد، دول انقلابی صاف و ساده با از بین بردن فزیک اقشار و طبقات مخالف دولت انقلابی خواسته اند همگرایی اجتماعی را تأمین کنند. تفکر انقلابی قرن پیشین به این باور بود که یک قدرت دولتی ایکه ناشی از اراده تمام خلق نباشد، وسیله یک نوع ستم است.

بناءً وظیفه هر انقلاب، با سرکوب کردن مخالفین، آوردن همگرایی در درون جامعه است. این تفکر همچنان به این عقیده بود که انقلاب با از بین بردن رقبای پرولتاریا، به یک جامعه بدون طبقات دست می یابد و چون روبناهای ایدیولوژیک توسط زیربنای اقتصادی تعیین میگردند بناءً توحید اقتصاد اجباراً به وحدت ساختارهای ایدیالوژیک می انجامد. به این ترتیب در جامعه ای که از بین انقلاب سر بیرون آورده و توسط حزب انقلابی رهبری میشود جای برای رقابت منافع وجود ندارد زیرا یگانه گی شرایط حیات اجتماعی، وحدت اراده را به وجود می آورد و دولت انقلابی به این ترتیب نیروی همه گانی همنا را به حیث پایگاه اجتماعی و پشتیبان خویش در اجرای وظایف خود به دست می آورد.

در شماره بعدی «دیدگاه فلسفی نهضت آینده افغانستان از دولت دموکراتیک»

J:DABIN ;Doctrin générale de l'Etat Bruxelles-Paris:منابع:

۱۹۳۹ (از صفحه ۲۲ الی صفحه ۸۶)

J.DONNEDIEU DE VABRES,L'Etat. collection Que sais-je?

e édition 1992۸